

دکتر سید محمد علوی مقدم

استاد زبان و ادبیات فارسی

کاشفی و تفسیر قرآن

چکیده

مقاله درباره تفسیر ملاحسین کاشفی است. در آغاز معنای لغوی تفسیر و معنای اصطلاحی آن گفته شده و نیز تأویل و قضاوت میان آن دو. سپس از دانش‌هایی که یک مفسر باید بداند؛ آن‌گاه از انواع تفسیر یعنی تفسیر: روایی، علمی، الحادی، ادبی و عرفانی، بحث شده است. سرانجام از تفسیر مواهب علیّه یا تفسیر حسین کاشفی که استاد محمدرضا جلالی نائینی با مقدمه محققانه آن را به زیور طبع آراسته، سخن گفته شده است. به اختصار از تفاسیر پیش از تفسیر کاشفی هم بحث شده است. از تفسیر ملافتح‌الله کاشانی و تفسیر روح‌البیان اسماعیل حقی بروسوی که تفسیر خود را در ۱۰ جلد نوشته و درباره تفسیر مآصدا هم به کوتاهی سخن گفته شده است.

واژه‌های کلیدی:

تفسیر، تأویل، ترجمه حرفی، ترجمه تفسیری، روایی، علمی، ادبی عرفانی، الحادی، اباحه و جوب، نکال، طهارت نفس، پاکی روان.

استاد سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران جلد یکم، صص ۲۴۵ تا ۲۴۸ نوشته است که کاشفی از دانشمندان قرن نهم است؛ در شهر سبزوار ولادت یافته و نخست در شهر سبزوار می‌زیسته و به وعظ مشغول بوده و حافظه سرشار و دانش بسیار داشته و مجالس وعظ او مردم را به خود جلب می‌کرده است، بعدها در هرات هم موعظه کرده؛ سرانجام در سال ۹۱۰ هجری درگذشته است.

وی دانشمند بسیار پرکاری بوده. در زبان فارسی و عربی دست داشته و تألیفات فراوان داشته است. در تفسیر، مواهب علیّه را به فارسی نوشته، که به تفسیر حسینی^۱ معروف است.

اصولاً کلمه تفسیر، مأخوذ از فسر و سقر می‌باشد؛ گفته‌اند:

اسفرت المرأة عن وجهها: اذا كشفتها. یا اسقر: اذا ظهر

تفسیر از فسر: ایانه و کشف است.

در کتاب قاموس: الفسر: الایانه و کشف المعطی!

در لسان العرب: الفسر: الیان. الفسر: کشف المعطی!

تفسیر: کشف المراد عن اللفظ المشکل

مراد از تفسیر: کشف معنای لفظ و اظهار آن است.

غرض از علم تفسیر: به دست آوردن نیرویی است که به وسیله آن بتوان احکام صحیح شرعی را از آیات قرآنی استنباط کرد و به معنای کلمات به خوبی پی برد.

بنابراین این تفسیر دانش است که با آن معانی آیات قرآنی روشن می‌شود و مراد و منظور خدا از آیات قرآنی به قدر استعداد بشری شناخته می‌شود.

قرآن پژوهان میان تفسیر و تأویل فرقی گذاشته‌اند:

راغب اصفهانی گفته: تفسیر بیشتر در الفاظ استعمال می‌شود و تأویل در معانی مانند تأویل رؤیا.

تفسیر در ظاهر لفظ است، مانند اینکه بگویند: تفسیر صراط = طریق و صیب = مطر

و تأویل: باطن لفظ است. تأویل مأخوذ از أول است: رجوع لعاقبة الامر.

۱. اندکی از مطالب این مقاله در مجلس بزرگداشت ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری [در دانشگاه سبزوار] در اردیبهشت ماه / ۱۳۸۶ خوانده شد.

مثلاً *إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ* تفسیرش آنست که کلمه «مرصاد» از *رَصَدَ* است و به معنای مراقبت می‌باشد و *مِرْصَادِ* بر وزن *مِفْعَالِ* است.

ولی *تَأْوِيلِ* آن یعنی: *التَّحْذِيرِ مِنَ التَّهَوُّنِ بِأَمْرِ اللَّهِ*.

گروهی هم گفته‌اند: تفسیر به روایت بستگی دارد و *تَأْوِيلِ* به درایت.

بعضی گفته‌اند که تفسیر بیان معانی است که از وضع عبارت مستفاد می‌شود و *تَأْوِيلِ*: بیان المعانی التي تستفاد بطريق الاشارة.

مثلاً *فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ* سورة عبس (۸۰) / ۲۴

إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا سورة عبس (۸۰) / ۲۵

ترجمه حرفی که نقل کلام است از زبانی به زبان دیگر با رعایت قوانین، تفسیر قرآن نیست، ولی ترجمه تفسیری که در واقع شرح کلام اولیه است و بیان معنای آن به زبان دیگر، تفسیر است.

برای بیان مطلب مثلاً آیه ۲۹ / اسراء (۱۷):

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»

ترجمه و معنی آن باز داشتن و نهی کردن آدمی است از اینکه دست بسته‌اش را نباید به گردنش بگذارد و حال آنکه اگر دقت شود درمی‌یابیم که ترجمه حرفی آن بازداشتن و نهی کردن آدمی است از اینکه دست بسته‌اش را نباید به گردنش بگذارد و حال آنکه اگر دقت شود درمی‌یابیم چنین چیزی، معقول نیست، در صورتی که ترجمه تفسیری آن اینست که آدمی از تبه‌روی و زیاده‌روی و از خست و تنگ نظری باید اجتناب کند.

فردوسی بزرگ گویا از همین آیه، مایه گرفته و چند دستور سودمند را برای خوب زیستن در اشعار زیر گفته است:

چو داری به دست اندرون خواسته ز روسیم و اسبان آراسته

هزینه چنان کن که بایذت کرد نباید فشاند و نباید فشرد

(شاهنامه بروخیم، ج ۸، ص ۲۳۷۵)

بنابراین اگر دقت شود، درمی‌یابیم که برای قرآن ترجمه تفسیری ضرورت دارد. و در ترجمه تفسیری باید:

۱- مفسر از لغت عربی آگاه باشد تا بتواند در شرح مفردات الفاظ بحث کند.

۲- نحو بداند تا معانی مختلف کلام را با اختلاف اعراب بشناسد.

۳- یک مفسر اگر بخواهد جامعیت داشته باشد باید تصریف و اشتقاق بداند زیرا ممکن است که کلمه‌ای از دو ریشه مشتق شود و در هر یک معنای خاصی داشته باشد.

۴- یک مفسر باید علوم بلاغی بداند. زمخشری نویسنده تفسیر کشاف- متوفی^۱ به سال ۵۳۸ هجری دو فن معانی و بیان را از علوم مختص به قرآن می‌داند و معتقد است که فقیه هر چند که در مسائل فقهی بر اقران پیشی گیرد و عالم علم کلام هر قدر در علم کلام فرد برجسته‌ای شود و محدث در اخبار و احادیث هر چند که اهمیت پیدا کند و شاخص گردد و خطیب از حسن بصری در سخنوری برتر شود و عالم علم نحو از سیبویه نحوی تر گردد؛ هیچ یک به حقیقتی نمی‌رسند مگر این که در دو رشته از دانش یعنی علم معانی و بیان که مختص به قرآن است، براعت و کمال پیدا کنند.

و به گفته زمخشری در صفحه ۳ مقدمه تفسیر کشاف چاپ مصر «... لا یغوص علی شیء من تلك الحقائق الا رجل قد برع فی علمین مخصین بالقرآن و هما علم المعانی و البیان».

۵- مفسر باید علم کلام، علم فقه، اسباب نزول قرآن، علم ناسخ و منسوخ هم بداند^۱ قرآن مجید که بر نبی امی و عرب امی نازل شد، صحابه در درک و فهم، متفاوت بودند، برخی خوش فهم بودند و بعضی کم فهم، برخی بیش از اندازه ملازم پیامبر بودند و در نتیجه اسباب نزول آیات را می‌شناختند.

«ان الصحابة لم یکنوا فی درجتهم العلمیة و مواهبهم العقلیة سوا».

پیامبر آیات را برای اصحاب توضیح می‌داد و آیات مجمل را تبیین می‌کرد، و ناسخ و منسوخ را تشریح می‌کرد.

در دوران نخستین، تفسیر مبتنی بر چند چیز بود، تفسیر قرآن به قرآن مثلاً سخنی که در آیه‌ای به ایجاز گفته شده بود، در جای دیگر به طور مشروح و مبسوط بیان شده بود.

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به تفسیر ابوالفتوح رازی، چاپ شعرانی، ج ۱، و نیز رجوع شود به الاتقان.

سیبویه، ج ۲، ص ۱۸۰، چاپ مصر، ۱۳۴۳.

مأخذ دومی که صحابه برای تفسیر آیات بدان رجوع می‌کردند، شخص رسول الله بود و در کتابها، ابوابی در تفسیر مأثور از رسول الله هست.

وقتی که صحابه در تفسیر آیه‌ای، در کتاب خدا چیزی نمی‌جستند و امکان مراجعه به رسول الله هم نبود که از آن حضرت بپرسند، به اجتهاد خود عمل می‌کردند و در این اجتهاد، شناخت لغت، و شناخت عادات عرب لازم بود و نیروی فهم و ادراک هم ضرورت داشت؛ مثلاً در آیه «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا...» (بقره (۲) / ۱۸۹)

این آیه فهم آن موقوف به شناخت عرف و عادت در جاهلیت است در وقت نزول. شناخت اسباب نزول برای درک فهم آیات ضرورت دارد.

«مَعْرِفَةُ سَبَبِ النُّزُولِ يُعِينُ عَلَى فَهْمِ الْآيَةِ فَإِنَّ الْعِلْمَ بِالسَّبَبِ يورث العلم بالسَّبَبِ»

برخی از صحابه مفسر بودند و مشهورترین صحابه مفسر بنا به گفته سیوطی عبارت بودند از خلفای اربعه و ابن مسعود، ابن عباس، اَبی بن کعب، زیدبن ثابت، ابوموسی اشعری، عبدالله بن ربیع.

در این میان علی (ع) از همه مشهورتر است در تفسیر؛ زیرا مدتی هم از مهتام امور فارغ بود. از عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود هم مطلب زیاد نقل شده است.

ابن عباس را «حِجْرُ الْأُمَّةِ» گویند. اصولاً ابن عباس نبوغی هم نداشته است. در کتاب «أَسْدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ» نوشته ابن اثیر نقل شده است:

«ابن عباس اعلم أمة محمد بما نزل على محمد.»

و علت آن چند چیز است:

۱- دعاء پیامبر اکرم درباره او «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ.»

و فی روایة: «اللَّهُمَّ فَهِّمَهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ.»

۲- نشانه فی بیت النبوة و ملازمته لرسول الله «ص» فكان يسمع منه الشيء الكثير.

۳- ملازمته الاكابر الصحابة بعد وفاة النبي صلى الله عليه... «يأخذ عنهم و يروى لهم

و يعرف مواطن نزول القرآن و اسباب النزول.»

۴- حافظهٔ عجیبی داشت «و كثيراً ما كان يستشهد للمعنى الذى يفهمه من لفظ القرآن

بالبيت و الاكثر من الشعر العربى».

بسیاری از صحابه و بسیاری از تابعین برای درک چیزهای مشکل به او رجوع می‌کردند او نیز برای فهم بسیاری از مفاهیم قرآنی به شعر جاهلی هم مراجعه می‌کرد تا در فهم کلمات قرآنی از شعر کمک بگیرد. «انَّ الشُّعْرَ دِيْوَانُ الْعَرَبِ»

مسلمانان نخستین، معانی و مفاهیم آیات را بخوبی درک می‌کردند و چنانچه مفهوم آیه‌ای را نمی‌فهمیدند به شخص رسول الله مراجعه می‌کردند ولی پس از اندک زمانی که فرقی گوناگون مذهبی درست شد و هر یک برای اثبات اعتقادات خود به قرآن تمسک می‌جست و از آیات مدد می‌گرفت، بناچار هر فرقه به گونه‌ای آیات را تفسیر می‌کرد و در نتیجه روشهای گوناگون در تفسیر به وجود آمد.

برخی به نقل روایات و اقوال صحابه، تابعان و امامان معصوم اکتفاء می‌کردند و مثلاً می‌گفتند آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنُ يُشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...» سوره بقره (۲) / ۲۰۶ دربارهٔ امام علی علیه‌السلام است. شیخ محمد جواد بلاغی در تفسیر «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» به نقل از تفسیر تبیان شیخ طوسی و به روایت از امام محمدباقر، علیه‌السلام، نوشته است: ^(۱)

«أَنَّهُ قَالَ تَزَلَّتْ فِي عَالِي (ع) حِينَ بَاتَ عَلِيٌّ فِرَاشَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَمَّا أَرَادَتْ قُرَيْشٌ قَتْلَهُ (ص)».

و همو در این باب، اقوال فراوانی را روایت کرده و از امام زین‌العابدین، علیه‌السلام، نیز نقل کرده است که:

«قَالَ: أَوَّلُ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ مَبِيَّتِهِ عَلِيٌّ فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)» (۲).

همین مفسر ذیل آیه: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ قَتَابَ عَلَيْهِ...» البقره (۲) / ۳۸

درباره تفسیر «کلمات» از ابن عباس روایت کرده که از رسول خدا در این باره سؤال کردم «سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ قَالَ: سُلِّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَتَابَ عَلَيْهِ وَ رُوِيَ عَنْ طَرِيقِ الْإِمَامِيَّةِ نَحْوُ ذَلِكَ...» (۳)

در تفسیر «آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن» شیخ محمد جواد بلاغی نجفی، متوفی به سال ۱۳۵۲ هجری قمری این خطّ مشی بخوبی مشهود است.

این تفسیر از سوره «فاتحة الكتاب» آغاز می‌شود و به آیه:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا أَبَدًا». سوره النساء (۴)/۵۷ ختم می‌گردد. تفسیر مزبور در دو جزء نوشته شده و در یک مجلد به چاپ رسیده است. این مفسر، در مقدمه جزء اول، از اعجاز قرآن و این که قرآن معجزه است، سخن گفته در مقدمه تفسیرش، اعجاز قرآن را از جنبه‌های گوناگون بررسی کرده و سرانجام از این جهت که در قرآن، نظام تشریحی عادلانه‌ای وجود دارد، هم معجزه دانسته؛ زیرا او مقررات و قوانین قرآنی را با نظامهای جور و ستم مقایسه کرده و نتیجه گرفته که آن‌گونه شریعت‌ها، از فکر سخیف بشر سرچشمه گرفته، در صورتی که شریعت اسلام، از منبع وحی الهی^(۴).

او معتقد است که بسیاری از آیات قرآنی که جنبه اخلاقی دارد، می‌تواند جوامع را به سعادت رهنمون باشد؛ زیرا این آیات که در دوران توحش و بربریت عرب نازل شده، توانسته است دنیای تاریک عرب را که در ظلمت جهل فرورفته، روشن سازد مثلاً آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». سوره نحل (۱۶)/۹۰

که دارای سه دستور اثباتی و سه دستور نفی می‌باشد و به قول ابوالسعود محمد بن محمد عمادی - متوفی به سال ۹۵۱ هجری که در تفسیر خود ذیل آیه مزبور از قول ابن مسعود نوشته است: (۵)

«هِيَ أَجْمَعُ آيَةٌ فِي الْقُرْآنِ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَلَوْلَهُمْ يَكُنْ فِيهِ غَيْرُ هَذِهِ الْآيَةِ لَكَفَتْ فِي كَوْنِهِ تَبَيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ...»

در دوران معاصر هم که دانشهای جدید پیدا شد، گروهی کوشیدند تا میان آیات قرآنی و علوم جدید، رابطه برقرار کنند و بگویند که در قرآن مجید از دانشهای گوناگون یا بطور صریح و روشن سخن گفته شده و یا به طریق اشاره و تلمیح.

اینان می‌گفتند به مصداق آیه: «... وَلَا رُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»

سورة الانعام (۶) / ۵۹

تمام مسائل علمی همچون حرکات کائنات که دائم در حرکت هستند، در قرآن هم

گفته شده که «... كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ» (سورة يس (۳۶) / ۴۰)

یا مثلاً این که می‌گویند زمین از منظومه شمسی جدا شده، قرآن هم گفته است:

«... أَنْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» سورة انبیاء (۲۱) / ۳۰

یا مثلاً انشقاق قمر را از زمین، قرآن هم گفته است و به یک حقیقت علمی که در

عصر نزول آیه، کشف نشده بود، امروز حل شده و آن جدا شدن کره ماه است از زمین.

ولی علامه مرحوم طباطبائی قبول ندارد و آن را مردود می‌داند و می‌گوید:

آنان که می‌گویند: این آیه اشاره است به جدا شدن کره ماه از زمین درست نیست:

زیرا جدا شدن زمین، انشقاق است در صورتی که در آیه، انشقاق است و انشقاق یعنی

پاره شدن چیزی و دو نیم شدن آن، و جدا شدن چیزی را از چیز دیگر، انشقاق نمی‌گویند.

مفسرانی که می‌کوشند تا میان آیات قرآنی و علوم جدید، رابطه برقرار کنند،

می‌گویند: طبقات آرض که هفت است، قرآن هم در آیه:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ...» سورة الطلاق (۶۵) / ۱۲

بدین نکته اشاره کرده است.

۱. این آیه، با ملاحظه صدر و ذیلش، به هیچ وجه متضمن چنان معنایی که در ذهن همگان رسوخ کرده،

نیست، بلکه مراد از کتاب مبین در آیه، لوح محفوظ است که تمام حوادث جهان از کوچک و بزرگ در آن، تشبیت

است و در حقیقت، گنجینه علم خداست. آغاز آیه چنین است: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ الْأَيْمُنِ الْأَيْمُنِ الْأَهْوَى وَ يُعَلِّمُ مَا فِي

الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تُنْقَطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يُعَلِّمُهَا وَ لَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رُطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»

یا مثلاً این نکته که دانشمندان پس از تحقیق، به این نتیجه رسیده‌اند که اگر کوهها نباشد، زمین در گردش و حرکت خود، با اشکال روبروست و کوههای روی زمین، سبب شده که جنبش زمین کمتر شود و این همان چیزی است که در دو آیه:

«وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ...» سورة التحل (۱۶) / ۱۵

«وَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ...»

سورة لقمان (۳۱) / ۱۰

نیز بدان، اشاره شده است.

کتاب «الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم» تألیف طنطاوی، متوقی به سال ۱۳۵۸ هجری قمری که در ۲۶ جزء و ۱۳ مجلد چاپ شده، یکی از همین گون تفاسیر است. از آنجا که طنطاوی، به بدایع طبیعت، عشق می‌ورزیده و در آفرینش زمین و آسمان زیاد می‌اندیشیده و عجائب کون، به نظر او بسیار شگفت می‌آمده، بر آن شده که تفسیری در زمینه مسائل علمی قرآن بنویسد و عجائب کونیه را با آیات قرآنی، تبیین کند و آیات قرآنی را از دیدگاه عجائب طبیعی و صنع خداوندی، بررسی کند زیرا هیچ یک از مفسران اسلامی، در این باره تفسیری ننوشته و به قرآن مجید از این جنبه ننگریسته بودند.

طنطاوی خود اعتراف کرده که تفسیر وی، جنبه الهامی دارد و توفیقات ربانی شامل حالش شده که توانسته چنین تألیفی را به جهانیان عرضه کند. او خود برای تفسیرش، ارزش فراوانی قائل است و معتقد است و آرزومند که تفسیر او، یکی از اسباب پیشرفت مستضعفان در روی زمین باشد؛ چه او به مسلمانان خطاب می‌کند و می‌گوید: (۶)

«وَ لَقَدْ وَصَّعْتُ فِي هَذَا التَّفْسِيرِ مَا يَخْتَاجُهُ الْمُسْلِمُ مِنَ الْأَحْكَامِ وَ الْأَخْلَاقِ وَ عَجَائِبِ الْكَوْنِ وَ اثْبَتْتُ فِيهِ غَرَائِبَ الْعُلُومِ وَ عَجَائِبَ الْخَلْقِ مِمَّا يَشُوقُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ إِلَى الْوُقُوفِ عَلَى حَقَائِقِ مَعَانِي مِنَ الْآيَاتِ الْبَيِّنَاتِ.»

طنطاوی بر آنست که ۵۷۰ آیه در قرآن مجید درباره امور زراعی، طبّی، معادن، حساب، هندسه، نجوم، مسائل فلکی و دیگر صناعات و علوم امروزی هست و حال آنکه در مسائل فقهی بیش از ۱۵۰ آیه وجود ندارد.

او در مقدمه تفسیرش آیت اسلامی را مخاطب قرار داده و گفته است: در آیات قرآنی، تأمل کنید و به قرآن عمل کنید و بدانید که امروزه دوران تجلی نور اسلام است و زمان پیشرفت و روزگار انقلاب اسلامی.

با آنکه در نوشتن این تالیف گرانسنگ، مؤلف زحمات فراوان تحمل کرده و تفسیری در ۲۶ جزء و ۱۳ مجلد نوشته و مجموعاً حدود ۱۰ هزار صفحه چاپی مطلب نگاشته است. لیکن تفسیر «الجواهر» طنطاوی مقبولیت عام نیافته و بسیاری از علماء بلاد، بر آن رذیه نوشته و حتی مملکت سعودی، اجازه ورود تفسیر مزبور را به کشور سعودی نداده است و به قول دکتر محمد حسین ذهبی (۷) «لَمْ يَسْمَعْ بِدُخُولِهِ إِلَى بِلَادِهَا».

مفسر گرامی، در این تفسیر بزرگ، در آغاز، آیات قرآنی را به اختصار لفظاً تفسیر کرده و همان شیوه مآلوف مفسران را تقریباً رعایت کرده و به همان روش متداول، تفسیر کلمات قرآنی را باز گفته ولی هدف اصلی او، طرح مباحث علمی است که خود بدانها لطائف و یا «جواهر» گفته است.

او در تفسیر بزرگ خود، برای اینکه خواننده، مسائل را بهتر درک کند، از نباتات مختلف، حیوانات گوناگون و مناظر طبیعی، تصاویری به دست داده و صور فلکی و نجومی را به مناسبت در تفسیر خود، ترسیم کرده و خواسته است بدین وسیله، مسائل بهتر مرکز ذهن خواننده بشود. او در تفسیر خود از حشرات مختلف، اعم از مفید و مضر، تصاویر فراوانی ترسیم کرده است. طنطاوی ذیل آیه:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَ فُومِهَا وَ وَعَدْسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ...». سورة بقره (۲) / ۶۱

بحشی را تحت عنوان «الفوائد الطيبه في هذه» مطرح کرده و سپس نظریات اطیبای جدید را که باید از هوای پاک و غیر آلوده و ورزشهای بدنی و خوردن خوراکی‌های ساده بهره گرفت و از خوردن گوشت فراوان، اجتناب کرد، مطرح کرده و سپس افزوده است که این بخش از آیه یعنی:

«... أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ...».

در واقع، اشارتی است به همین گونه دستورالعمل‌ها. یعنی از زندگی دشوار همراه با تمدن که خوراکی‌های متنوع رنگارنگ و بیماری‌زا، همراه آن باشد باید اجتناب کرد. سخن او در این باره چنین است:

«فَلْيَنْهَمُ الْمُسْلِمُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَبِهَذَا فَلْيَعْمَلُوا وَ لْيُوصُوا الْأَنْبَاءَ بِالْإِقْلَالِ مِنَ اللَّحْمِ وَ تَحْرِيمِ شُرْبِ غَيْرِ الْمَاءِ...» (۸)

طنطاوی در بحث از دو آیه:

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» سورة النور (۲۴) / ۲۴

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

سورة یس (۳۶) / ۶۵

می‌نویسد: آیا استدلال به آثار آقدام و [پاها] و آثار اصابع و انگشتان که در روزگار ما، علمی حائز اهمیت شده، همان چیزی نیست که قرآن بدان اشاره کرده؟ و آیا اینها از معجزات و غرائب قرآنی، نیست؟!

در واقع به قول دکتر محمد حسین ذهبی^(۱)، طنطاوی خواسته است بگوید:

«انَّ الْقُرْآنَ قَدْ جَاءَ مُتَضَمِّنًا لِكُلِّ مَا جَاءَ وَ يَحْتِیْ بِهٖ الْإِنْسَانُ مِنْ عُلُومٍ وَ نَظَرِيَّاتٍ وَ كُلِّ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْكُونُ مِنْ دَلَائِلٍ وَ أَحْدَاثٍ»

. تا که گفتار خدای بزرگ در آیه «... ما فرطنا فی الکتاب من شیء...» بخشی از سوره

الانعام (۶) / ۳۸ تحقق یابد.

ولی سخن درست‌تر آنست که بگوییم: قرآن کتاب تربیت است و هدایت، هدایت نوع بشر به یک زندگی به تمام معنا انسانی و سعادت‌مندانانه.

درست است که قرآن خود گفته است: «... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ

هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» سورة النحل (۱۶) / ۹۲

یعنی ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده همه چیز است، البته در دنباله همین آیه «هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» گفته شده یعنی آنچه که به تأمین یک زندگی سعادت‌مندانانه انسانی کمک کند، در این کتاب هست، آنچه انگیزه انسان بر کشف

و جستجوی اسرار طبیعت و قوانین آفرینش باشد، در این کتاب وجود دارد ولی نه جزئیات آنها.

این که برخی می‌گویند: همه چیز در قرآن هست، تمام اسرار علوم طبیعی، فرمولهای ریاضی، جزئیات علم تشریح، نام و نشانی داروها، پیشگیری و درمان بیماریها، همه و همه در قرآن وجود دارد و با اندک تناسبی، آیات قرآنی را بر یک سلسله فرضیات علمی [و نه حقائق مسلم و قطعی] تطبیق می‌کنند، خود یک اشتباه بزرگ است؛ زیرا فرضیات علمی، پیوسته در حال تغییر و دگرگونی است و آیات قرآنی واقعیات ثابت لایتغیر و تطبیق یک واقعیت ثابت بر یک سلسله امور متغیر، منطقی نیست.

بسیاری از فرضیه‌های علمی، در پرتو اکتشافات علمی جدید، ممکن است تغییر یابد پس چگونه این فرضیه دگرگون شده را می‌توان با آن آیات که وحی آسمانی است و خطا و اشتباه در آن راه ندارد، تطبیق داد؟!

البته گاه ممکن است که در لابلای آیات مربوط به اسرار آفرینش و توحید و مسائل ایمانی، یک مسأله علمی، تصریح شده باشد همان طوری که در آیه:

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمَادًا وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ...» سورة النمل (۲۷)/۹۱

به حرکت زمین اشاره شده است.

لیکن نباید فراموش کرد که تکیه قرآن، بر اخلاق است و هدایت و بهتر زیستن انسانها؛ در آغاز همین سوره نمل، قرآن گفته است:

«تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ. هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» سورة النمل (۲۷)/۲ و ۳

برخی از مفسران که در حسن نیت آنان تردیدی هم وجود ندارد، از روی ایمان محکم می‌گویند: تمام علوم و اختراعات امروز در قرآن مجید هست.

آنان به آیه: «...وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» سورة الانعام (۶)/۵۹

استناد می‌کنند و می‌گویند: علم نجوم، زیست‌شناسی، صنعت استخراج فلزات، همه در قرآن هست ولی همان طور که گفتم: تکیه قرآن بر اخلاق است، قرآن یک کتاب و یک مجموعه قوانین و یک راهنمای زندگی برای انسانهاست، یکی از مبادی بزرگ قرآن پس از پرستش خدای یکتا، اخلاق است، اخلاقی که بر تقوا تکیه دارد و چون بر تقوا تکیه دارد، پایه‌های اخلاق اسلامی، از فولاد استوارتر است.

گروهی نیز آیات قرآنی را بدون توجه به ریشه کلمات و معنای دقیق واژه‌ها، تأویل نادرست کردند که با اصل معنای دقیق کلمات عربی، منافات داشت، اینست که باید گفت در این گونه تفاسیر، جنبه انحرافی غلبه دارد.

اینان بدون آگاهی از معنای لغوی کلمات و بدون آشنایی از رموز بلاغت و بدون اینکه از مسائل مختلف، آگاه باشند آزادانه در باب قرآن و تفسیر کلمات سخن گفتند و مطابق خواسته‌های خود، قرآن را تأویل کردند و آراء سخیف و افکار نادرست خود را در آن گنجانند و از خودچیزها، ابداع کردند که با معنای واقعی آیات مباین بود. انگیزه برخی از آنان کسب شهرت بود و خواستند بدین وسیله مشهور شوند و برخی هم به علت کم مایگی و بهره اندک از علم، پنداشتند که با همان اندک مایه علمی و بضاعت مُرْجَاة، راسخان در علم هستند، این بود که آیات قرآنی را به شیوه خاص خود، تفسیر کردند و مثلاً گفتند در آیه:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ...»^۱ سورة المائدة (۵) / ۳۸

فعل امر «اقطعوا» بر وجوب امر دلالت نمی‌کند بلکه برای اباحه است همچون آیه:

«يَا بَنِي آدَمُ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...»^۲ سورة اعراف (۷) / ۳۱

و برای وجوب نیست. بنابراین «قطع يد سارق» ضرورتی ندارد و حد واجب ندارد که دست دزد قطع شود.

در جواب اینان باید گفت: اولاً- این سخن با سنت پیامبر اکرم «ص» مباینست دارد. ثانیاً- جمله «جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ» خود قرینه‌ای است به اینکه این کیفر، لازم است و چنین عقوبتی نتیجه کار خودشان می‌باشد و باید این کیفر اجراء شود و هدف از اجرای این حکم، بازگشت به حق و عدالت است.

۱. یعنی: دست مزدوران دزد را به کیفر اعمالی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید ...

۲. یعنی: ای فرزندان آدم، زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید که هم می‌تواند اشارتی باشد به زینت‌های جسمانی که شامل پوشیدن لباسهای مرتب باشد و هم می‌تواند شامل زینت‌های معنوی باشد یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی.

۳. کلمه «نکال» در لغت به معنای لجام و افسار است و مجازاً به هر کاری که از انحراف، جلوگیری کند اطلاق می‌شود، در واقع به معنای مجازاتی است که به منظور پیشگیری و ترک گناه انجام می‌شود.

البته قطع ید سارق، شرایطی هم دارد که بدون وجود آن شرایط، اقدام به بریدن دست سارق نمی‌شود و این مسأله از مسائلی است که ولی امر، می‌تواند در آن تصرف کند و بنا به اقتضای زبان و مکان تغییر^(۱۰) یابد.

برخی که قطع ید سارق را مجازاتی خشونت آمیز دانسته، گفته‌اند: اگر بنا شود که این حکم در دنیای امروز عمل شود، باید بسیاری از دستها را برید؛ ولی باید گفت اسلام مجموعه احکامی است که اجرای آنها، در اجتماع سبب عدالت اجتماعی می‌شود و بریدن چند دستِ خطا کار، برای امنیت یک ملت، ضرورت دارد.

مفسرانی که تفسیر آنان، صِبْغَةُ الْحَادِي وَ تَأْوِيلِي دارد، گفته‌اند در آیه «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ ... وَ لَيْسَ لَهُنَّ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ سورة النور (۲۴/۲)

نیز امر، برای ایاحه است و نه وجوب و افزوده‌اند که در شریعت باید تیسیر بر تفسیر و تخفیف بر تشدید، مَقْدَم باشد.^(۱۱)

در پاسخ اینان باید گفت: دستور قاطع درباره زن و مرد زناکار این است که به هر یک صد تازیانه زده شود؛ زیرا دنباله مطلب هم عبارت «وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» آمده است و این عبارت مبتنی آن است که نباید در اجرای این حد الهی، گرفتار رأفت شوید، علاوه بر این، بخش پایانی آیه هم، قرینه دیگری است برای اجرای حکم؛ زیرا قرآن گفته است:

«وَ لَيْسَ لَهُنَّ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

حضور گروهی از مؤمنان، در صحنه مجازات تنها برای اینست که مجازات و کیفر آنان، سبب عبرت و تنبیه دیگران هم بشود.

در واقع تمام قرآن، حاکی از آنست که فعلِ أمر «اجلِدوا» برای وجوب است و نه ایاحه.

این گروه از مفسران معجزات عیسی را که در آیه:

«... وَ ابْرِي الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ ...» سورة آل عمران (۳/۴۹)

۱. یعنی: زن و مرد زناکار را، هر یک صد تازیانه بزنید و هرگز در دین خدا رأفت [محبت کاذب] شما را

بیان شده و به درمان بیماریهای صَغْبُ الْعِلَاجِ و یا غیر قابل علاج همچون درمانِ اَکْمَه [=کور مادرزاد] و اَبْرَص [مبتلا به بیماری پیسی] از سوی عیسی اشاره شده، گفته‌اند که این گونه کلمات جنبهٔ تمثیلی و رمزی دارد و منظور از «اَکْمَه»: مَنْ لَيْسَ عِنْدَهُ نَظْرٌ، می‌باشد و «اَبْرَص» هم یعنی کسی که متلَوْن است و عیسی آنان را از لحاظ روحی و فکری، درمان می‌کند و نه از نظر جسمی. اینان جملهٔ «أَخِي الْمَوْتِيُّ بِإِذْنِ اللَّهِ» را به تأویل برده‌اند و گفته‌اند که عیسی، نفوس و روح آنان را درمان می‌کرده و قلوبِ مردهٔ آنان را به نور علم زنده می‌گردانیده است. (۱۲)

ولی بنا به گفتهٔ علامهٔ مرحوم طباطبائی، قید کلمهٔ «بِإِذْنِ اللَّهِ» برای آنست که بفهماند صدور این معجزات، به اِذْنِ خدای متعال است و من در آن استقلالی ندارم آنچه می‌کنم، با اجازهٔ اوست. و شگفت آن که قید «بِإِذْنِ اللَّهِ» بعد از هر معجزه تکرار شده تا معلوم گردد که تمام معجزات همچون: آفریدنِ مرغ- زنده کردنِ مردگان- شفا دادنِ بیماران، همه به اذن خدا بوده و مقید به امرِ اوست. (۱۳)

این گروه از مفسران آیهٔ «يُؤَيِّكُمُ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ» سورهٔ آل عمران (۳/۴۶) را چنین تفسیر کرده و گفته‌اند: «فِي الْمَهْدِ»: یعنی فی دوران‌التمهید للحیاء و هو دور الصبأ (۱۴). در واقع گفته‌اند: در دوران کودکی، استعداد و آمادگی سخن گفتن را یافته است، همان طور که در زمانِ کَهُولت، اراده و قدرت او، سستی نیافته است.

شاید هم بتوان گفت معنای عبارت اینست: «يُكَلِّمُ النَّاسَ الصَّغِيرَ مِنْهُمْ وَ الْكَبِيرَ عِلْمًا عَلَى تَوَاضِعِهِ وَ مُبَاشِرَةً دَعْوَتَهُ بِنَفْسِهِ»

یعنی به سبب تواضع و فروتنی‌اش با خرد و کلان، سخن می‌گفت و آنان را با دعوتِ خود آشنا می‌کرد.

ولی اگر در آیه، دَقَّتْ شُود و به لَعَتْ مراجعه گردد، در می‌یابیم که:

مَهْدٌ: چیزی است که برای طفل تهیته می‌کنند و آن را گهواره گویند.

«كَهْلٌ» هم از مادهٔ كَهُولت است و زمانی است که آدمی از جوانی گذشته باشد و

هنوز به پیری نرسیده باشد.

مرحوم طباطبایی ذیل آیهٔ مزبور گفته است: ممکن است طفلی در سال دوم ولادت

کم و بیش سخن بگوید، پس سخن گفتنِ طفل در گهواره فی حدِّ نفسه از خوارج عادات

نیست؛ لیکن ظاهر آیه می‌فهماند که عیسی^۱ در گهواره مانند آدم عاقل و کامل، که سخنش مورد توجه و اعتنا باشد و عقلاً بدان توجه کنند، سخن می‌گفته و لذا خارق العاده بوده است.

علاوه بر این، از آیات سوره مریم چنین استنباط می‌شود که سخن گفتن عیسی^۱ با مردم در همان ساعات اولیّه ولادت او بوده، آن جا که مریم، طفل خود را در آغوش می‌گیرد و به میان قوم خود می‌آید و آنان از روی سرزنش و ملامت به او می‌گویند.

«يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ نَجِيًّا. فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا. وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْمًا كُنْتُ...» سوره مریم (۱۹/۲۸-۳۱)

این گونه مفسران در باب تفسیر آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا...» سوره الاسراء (۱۷/۱) که درباره معراج پیامبر اکرم «ص» است گفته‌اند که «اسراء» در لغت به شب راه رفتن، در شب سیر کردن است و در این آیه در باب «هجرت» است همان طوری که در آیات:

«وَلَقَدْ أَوْخَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ...» سوره طه (۲۰/۷۸)

«وَأَوْخَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي أَنْكُمْ مُتَّبِعُونَ» سوره الشعراء (۲۶/۵۳)

«فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا أَنْكُمْ مُتَّبِعُونَ» سوره دخان (۴۴/۲۴)

«قَالُوا يَا لَوْ طُ أِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنَاصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ.» سوره هود

۸۲/ (۱۱)

۱. یعنی: آنان گفتند: ای خواهر هارون! تو نه پدرت ناصالح بود و نه مادرت بدکار. مریم، پاسخ ملامتگران را با اشاره به طفل خود حواله کرد، آنان گفتند: چگونه با طفل گهواره سخن گوئیم؟ آن طفل به امر خدا به زبان آمد و گفت: همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب و شرف بنوّت عطا کرد و هر کجا باشم مرا با برکت و مبارک، فرار داده است.

نیز چنین است. که باید گفت: اینان متأسفانه، قرائن موجود در آیه یکم سوره اسراء را در نظر نگرفته و فقط با توجه به اینکه در چند آیه مذکور فعل امر کلمه «اسراء» آمده، استدلال کرده‌اند و نظر داده‌اند که منظور هجرت پیامبر اکرم بوده است، در صورتی که جمله «لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» هدف از این سیر را که مشاهده عظمت آیات الهی بوده تا روح پر عظمت پیامبر در پرتو مشاهده آن آیات بینات، عظمت بیشتری یابد و برای هدایت انسانها آمادگی کامل پیدا کند.

جمله «بَارَكْنَا حَوْلَهُ» نیز موید این مطلب است؛ زیرا «مَسْجِدِ الْأَقْصَى» علاوه بر قِداستِ اطراف آن، سرزمین مبارک و پربرکتی نیز هست. (۱۶)
و بنا به گفته مفسر «المیزان» منظور از مَسْجِدِ اقْصَى به قرینه «الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ» بیت المقدس است و نه بنا به گفته مفسر «الهدایه و العرفان» منظور از کلمه «أَقْصَى» معنای لغوی آن که «أَبْعَدُ» باشد و روی هم رفته، معنای «مَسْجِدِ الْأَقْصَى» «مسجد الأبعد» مدینه باشد.

گروهی دیگر از مفسران برآنند که باید در کلمات قرآنی و مفاهیم آنها دقت کرد و از قرآن، برای هدایت مردم و نجات و رهایی و رستگاری آنان در این جهان و آن جهان بهره برد و مشکلات امت اسلامی را باید با توسل به قرآن گشود. اینان می‌گویند قرآن، میزانی است که دیگر عقاید باید بدان سنجیده شود و عقاید دیگران باید از قرآن، تبعیت کند و عقاید باید از قرآن استنباط گردد.^۱

یکی از بزرگ‌ترین رجال این مکتب که عقیده داشت باید مفسر، در کلمات قرآنی، دقت کند، شیخ محمد عبده - متوفی به سال ۱۳۲۰ هجری است [۱۹۵۰ م] که پس از وی شاگرد برجسته‌اش سید محمد رشید رضا که تقریرات استاد را یادداشت کرده بود، به نشر آن یادداشته‌ها پرداخت و پس از نشر، که به نظر استاد رسانید، استاد نه تنها از آنچه شاگردش نوشته بود، راضی بود، بلکه این نوشته‌ها او را شادمان نیز کرد.^(۱۸)

شیخ محمد عبده، در تفسیر سوره «الفیل» ذیل آیه: «فَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ»

سوره الفیل (۱۰۵)/۳

۱. ارید ان یکون القرآن اصلا تحمل علیه المذاهب و الآراء فی الدین لان یکون المذاهب اصلا و القرآن هو الذی یحمل علیها^(۱۷).

در باب تفسیر «ارسال طَیْر بر اُبرهه و لشکر او» نوشته است:
این که برخی از مفسران گفته‌اند: بیماری آبله و حَصْبَه در میان لشکر شیوع یافت و آنان را از بین بُرد، درست نیست.

و نیز درست نیست که بگوییم: «حِجَارَه‌ای» که در این سوره آمده، همان میکرب است که طِبّ جدید آن را کشف کرده؛ زیرا در وقت نزول قرآن، عرب از میکرب آگاهی نداشته و عرب بیابانی، وقتی که لَفْظِ «حِجَارَه» بشنود، ذهن او به میکرب منتقل نمی‌شود و ما می‌دانیم که قرآن به لغت عرب نازل شده و آنان را مخاطب ساخته و با کلماتِ مأنوس و مألوفِ نزد آنان، سخن گفته است نه آنکه «حِجَارَه» بگوید و میکرب مورد نظرش باشد.

شیخ محمد عبده، در بحث از آیه «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبِكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...» سوره بقره (۲/۷۴)

که از سنگدلی بنی اسرائیل، سخن گفته شده است، توصیف قلوب به «قَسْوَةً» که به معنای صلابت است، از بابِ مَجَاز است و قرآن می‌خواهد بگوید، پس از آن همه آیات و معجزات و نعمتها، قلبها و دل‌های شما، همانند سنگ گردیده بل از سنگ هم سخت‌تر و غیر قابل نفوذتر. و این خود یک مبالغه است.

در واقع قلوب در قساوت به حجاره همانند شده، با توجه به اینکه قساوتِ قلوب^۱ بیشتر است؛ زیرا پاره‌ای از سنگها مرکز جریان چشمه‌هاست و قطرات آب از پاره‌ای از آنها تراوش می‌کند، لیکن قلوب آنان «أَشَدُّ قَسْوَةً» هست.

«وَلَا تَتَأَثَرُ بِالْحِكْمِ وَالْمَوَاعِظِ الَّتِي مِنْ شَأْنِهَا التَّائِيْرُ فِي الْوَجْدَانِ»^(۱۹)

این گروه از مفسران - که به نقش کلمات توجه دارند - می‌گویند: از آیه:

«جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ...» سوره مائده (۵/۹۸)

چنین استنباط می‌شود که خدای بزرگ بیت الله را برای همه مردم [حَسَن] محلّ عبادت قرار داده که در آن جا به خدا رو آورند و بتدریج از خودپرستی و سودجویی به در آیند و با اندیشه‌های بلند ابراهیم آشنا شوند. بنابراین کعبه به شخص خاصی و

۱. منظور از قلوب، وجدان و عقل است.

خاندان ویژه‌ای تعلق ندارد و از آن دولتِ مخصوصی نیست، کسی جز خدا مالکِ آن نمی‌باشد، متعلق به همهٔ مردم است.

«...جَعَلْنَا لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْآيَاتِ...» سورة الحج (۲۲)/۲۵

همهٔ مردم در آن، حق دارند، هیچ کس نمی‌تواند دیگران را مانع شود؛ زیرا این خانه «...مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ...» سورة البقره (۲)/۱۲۵ می‌باشد و مرکز امن و مرجع در دین برای همهٔ مردم است؛ زیرا کلمهٔ «النَّاس» یعنی همهٔ مردم و نه فقط عربها. این خانه «مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ» است یعنی محلّ رجوع همهٔ مردم است، مرجع همهٔ انسانهاست، یک مجمع دینی است برای ایجاد وحدت.

در این مرکز دین باید اختلافات، حل شود، این مرکز باید مرجع رفع اختلاف همه باشد، این مجمع دینی باید برای ایجاد روابط دوستی و برادری باشد، اهداف مشترک توجیه شود.

آنان که به نام وارثان ابراهیم، روی این خانه دست گذاشته‌اند، باید بدانند که این خانه، نمازگاه و پناهگاه همهٔ مردم است، ویژهٔ گروه خاصی نیست، وارثان حق ندارند که دیگران را از ورود به خانه باز دارند؛ زیرا این خانه «بَيْتُ اللَّهِ» است و نه «بَيْتِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ»^(۲۰)

این گروه از مفسران می‌گویند مثلاً در آیهٔ «وَأَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...» سورة

البقره (۲)/۱۹۶

کلمهٔ «لِلَّهِ» در این آیه، حائز اهمیت است. یعنی انجام حج و عمره باید برای خدا باشد، خالصاً مَخْلُصاً لِرُوحِهِ اللَّهِ باشد؛ یعنی در انجام حج و عمره و به جا آوردن اعمال و مراسم حج جز تقرب به خدا نباید انگیزه دیگری در کار باشد و تمام اعمال باید به خاطر خدا انجام گیرد و نه برای تظاهر و ریا.

رشیدالدین ابوالفضل میبیدی که از خانه اهل علم شهر میبید، می‌باشد و در اواخر قرن پنجم هجری به دنیا آمده و مقدمات علم را در یزد خوانده و سپس به هرات رفته و شاید محضر درس و فیض خواجه عبدالله انصاری را درک کرده باشد، بر آن شده که تفسیر پیر هرات را- که مختصر بوده- شرح و بسط دهد. در سال ۵۲۰ هجری به این کار دست یازیده و چند سال بر این کار، عمر گذاشته است.

میبدی، نخست آیات را ترجمه تحت اللفظی کرده، بار دیگر آیات را به شیوه مفسران، تفسیر کرده و سرانجام آیات را بر مذاق اهل عرفان تفسیر و تعبیر کرده است. مؤلف خود، در مقدمه گوید: «و شرط ما در این کتاب آنست که مجلس‌ها سازیم بر ولا و درسه نوبت سخن گوئیم: نوبت اول تفسیر ظاهری بر وجهی که هم اشاره بر معنی دارد و هم در عبارت، غایت ایجاز بود.

و دیگر نوبت تفسیر گوئیم الفاظ و معانی و قراءات مشهور و سبب نزول و بیان احکام، ذکر اخبار، امثال و نوادر که تعلق به آیت دارد و وجوه و نظائر و مایجری مجراه. سه دیگر نوبت رموز عارفان و اشاره صوفیان و لطایف و حقایق است به توفیق الهی و تیسیر ربانی در آن، خوض کنیم»

بخش نخست که ترجمه تحت اللفظ آیات است به قول خود میبدی با عنوان «النبوة الأولى» می‌آید، از جهت واژگان فارسی بسیار با ارزش است و بسا که در برابر هر کلمه عربی، یک کلمه فارسی، گذاشته شده، آن گونه که هم جانب امانت رعایت شده و هم جنبه مهارت مؤلف.

بخش دوم هم بسیار ارزنده است و خود تفسیر جامعی است و تقریباً تمام جهات آیات از صرف، نحو و اشتقاق کلمات و شأن نزول آیات، و وقایع تاریخی، همه را در بر دارد و به مسائل فقهی هم پرداخته و این بخش خود تفسیر عظیمی است.

اما بخش سوم «النبوة الثالثة» به قول خود مؤلف «تعبیری است بر لسان اهل اشارت و بر ذوق جوانمردان طریقت»

این قسمت، گل گشتی است جانفزا از ذوق و کلام و حال و احوال عارفان و مشایخ البته در بسیاری از کتب عرفانی اعم از نظم و نثر، می‌توان نمونه‌هایی از تأویلهای عرفانی قرآن را دید ولی توجیهات عرفانی، در تفسیر کشف الأسرار و عده الأبرار میبدی که در اوائل سال ۵۲۰ هجری، به نوشتن آغاز کرده، فراوان دیده می‌شود.

جنبه‌های عرفانی تفسیر در «النبوة الثالثة» است. این بخش، نمونه کاملی است از مطالب ذوق پسند و مزین است به اشعاری از شعراء عارف به ویژه سنایی. و سخنانی از صوفیان به خصوص از خواجه عبدالله انصاری، در آن بخش دیده می‌شود.

از تفسیر «کَشَفَ الْأَسْرَارَ» بر می آید که رشیدالدین میبدی، از نظر اعتقادی، صوفی مَشْرَعی است که شریعت و حقیقت را به هم پیوسته می داند و هر یک از آن دو را بی دیگری، ناقص، می شمرد.

میبدی در آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» به دو چیز بسیار مهم که در عرفان هست اشاره کرده و آن دو رکن:

«تَخْلِيَةُ النَّفْسِ وَالْإِخْلَاصَ» یعنی آراستن نفس به عبارت بی ریا و دیگری:

«تَزْكِيَةَ النَّفْسِ عَنِ الشَّرِكِ وَالْإِلْتِمَاتِ إِلَى الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ» یعنی پیراستن و پاک نگاه

داشتن نفس از شرک و فساد و تکیه نکردن بر حَوْل و قُوَّة خود.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، توحید مَحْض است و «هُوَ الْأَعْتَادُ أَنْ لَا يَسْتَحَقَّ لِلْعِبَادَةِ سِوَاهُ»

یعنی خدایی را فقط خدای یگانه سزاوار.

«إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اشارت است به معرفت عارفان «وَهُوَ الْإِعْرَافُ بِأَنَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى

مُتَفَرِّدٌ بِالْأَفْعَالِ كُلِّهَا وَ أَنْ الْعَبْدَ لَا يَسْتَقِلُّ بِنَفْسِهِ دُونَ مَعُونَتِهِ»

یعنی و اصل این معرفت آنست که حق جلّ جلاله را به هستی و یکتایی بشناسی

سپس به توانایی و دانایی. رک. کشف الاسرار، ۳۴/۱ و ۳۵

میبدی، ذیل آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» سخن عارفانه‌ای از پیامبر اکرم «ص»

نقل کرده است:

«لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَنِ»

یعنی گفتار نیک بسته به کردار نیک است و هر دو به نیت بستگی دارد و هر سه

بسته به موافقت با سنت است.

تفسیر مواهب علیّه یا تفسیر حسینی کاشفی را به استناد محمد رضا- جلالی نائینی

بامقدمه‌ی ۱۰۵ صفحه‌ای محققانه‌ای به زیور طبع آراسته و در مقدمه متذکر شده که

وجه تسمیه این کتاب به مواهب علیّه آنست که چون نام وزیر سلطان حسین میرزا

بایقرا [۸۷۳-۹۱۱] علی بود، از این رو این تفسیر را مواهب علیّه خوانده است

[ص ۷۹ مقدمه]

شیوه نگارش این تفسیر که در هرات شروع به نوشتن آن نموده به همان روش اهل سنت و جماعت نوشته شده و در خلال آیات از کلمات عرفانی و اشعار شیرین و دلپذیر فارسی نیز آورده است.

امیر علی شیر به عرفا ارادت داشته و خود را از زمره پیروان طریقت می‌شمرد و در ایام زندگانی خویش مساجد، مدارس، خانقاه‌ها و رباطها بنا نهاده که هر یک از مهم‌ترین ابنیه آن زمان بوده است.

پیش از تفسیر کاشفی، ترجمه تفسیر طبری به فارسی نوشته شده و دومین تفسیر پیش از تفسیر مواهب علیه، تفسیر مشهور شیخ ابوالفتح رازی است. تفسیر تاج‌التراجم ابوالمظفر اسفرائینی م. ۴۷۱ هـ نیز از تفاسیر پیش از تفاسیر کاشفی است.

سلطان حسین بایقرا که نزدیک به ۴۰ سال سلطنت و حکمرانی داشت و در این مدت علما و ادبا را تشویق می‌نمود، امیر علی شیر نوایی را به وزیری خویش برگزیدند. وزیر دانش دوست دانش‌پرور او طرفدار زبان فارسی بود و به تشویق او کتابها نوشته شد و تصنیف همین تفسیر نیز بر نام امیر علی شیر نوایی می‌باشد که در سال ۸۷۹ آغاز و در ۸۹۹ به پایان رسانیده و در متن تفسیر، اشعار فارسی و عربی گنجانده است.

کاشفی در تفسیر خود گرد مسائل نحوی و صرفی و بلاغی آیات نگشته و فقط به ترجمه و تفسیر آیات پرداخته و گه‌گاه اشعاری را در ضمن آیات و تفسیر آنها آورده است که البته در آوردن اشعار مبتکر نیست.

مثلاً پس از ترجمه و تفسیر آیه ۲۰۰ سوره بقره: «و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار» می‌نویسد: «حسنه این جهان؛ زنی صالحه و حسنة آن عالم؛ حوری پسندیده و عذاب النار، زن ناشایسته زشت خوی سخت گوی.

زن بد در سرای مرد نکسو هم در این عالم است دوزخ او
زینهار از قمرین بد زنه‌ار و قنا ربنا عذاب النار

و نیز در تفسیر آیه ۵۸، سوره نساء (۴) [یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

و الولی الامر منکم ...] به این دو بیت تمثیل جسته است:^۲

۱. رک. تفسیر مواهب علیه، ص ۷۱.

۲. رک. تفسیر مواهب علیه، ص ۲۵۱.

هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهد کسی میسر شودش روی به راه آوردن
هر که خواهد که به سر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن

کاشفی که نویسنده و مفسر سده نهم هجری است در تفسیر پیروانی یافت که یکی از آنها «علی بن حسن زواره‌ای» است صاحب تفسیر «ترجمة الخواص» او از مردم مدینه السادات زواره اردستان است و از شیعیان معروف که برای تکمیل تحصیل به هرات رفته و قسمت اخیر عمر کاشفی را در هرات درک کرده و از محضر او بهره برده است. تفسیر ترجمه الخواص زواره‌ای، عباراتی را از تفسیر کاشفی گرفته ولی روش نگارش تفسیر او با شیوه تفسیر کاشفی تفاوت بسیار دارد زیرا کاشفی به روش اهل سنت و جماعت تفسیر خود را نگاشته و زواره‌ای به روش مفسران شیعه و در تفسیرش اخبار و احادیث اهل بیت را درج نموده است.^۱ زیرا او در تفسیرش به صراحت آیه: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله لیمک من الناس ... در خلافت و نصب امامت علی علیه السلام می‌داند مولی فتح الله کاشانی که در فقه، تفسیر و کلام استادی و مهارتی به سزا داشت از شاگردان معروف علی بن حسن زواره‌ای است. البته زواره‌ای در روزگار شاه طهماسب صفوی، تفسیر ترجمه الخواص را تالیف کرد تا جانشین مواهب علیه گردد زیرا ترجمه الخواص از لحاظ عبارت از کاشفی است و زواره‌ای در خلال بعضی عبارات آیات و اخبار و احادیث اهل بیت را درج نموده است. ملا فتح الله کاشانی شاگرد زواره‌ای در واقع همان روش کاشفی استاد استادش را در تفسیر دنبال کرده و منهج الصادقین ملا فتح الله کاشانی مانند مواهب علیه و ترجمه الخواص، تفسیری است به فارسی که بر قرآن کریم نوشته شده به روش مفسران شیعه که اخبار و احادیث اهل بیت در آنها درج گردیده که نویسنده منهج الصادقین با لحنی شدیدتر از زواره‌ای گفتار اهل سنت و جماعت را در تفسیرش رد می‌کند. مواهب علیه مورد نظر مفسران فارسی زبان واقع شد. مفسران تازی زبان هم پس از او، در کتب خویش از این کتاب بهره جسته‌اند از آن جمله نویسنده تفسیر روح البیان است.

یکی دیگر از تفاسیر عرفانی، تفسیر روح‌البیان، نوشتهٔ اسماعیل حقی بروسوی است متوفی^۱ به سال ۱۱۲۷ ه.ق که تفسیر خود را در ۱۰ جلد نوشته است.

او چون به شعر فارسی انس و آلفت زیادی داشت لذا در تفسیر عربی خود بطور متوسط در هر صفحه چهار بیت شعر و بیشتر از مولوی، در ضمن تفسیر آیات کلام الله مجید آورده [خود او هم شعر می‌سروده ولی اشعارش از پختگی و انسجام و لطافت خالی است و از نظر وزن هم اشکالاتی دارد].

روی هم رفته تفسیر روح‌البیان، مجموعه‌ای است از معارف اسلامی.

در تفسیر روح‌البیان، از اشعار سعدی، حافظ، جامی، عطار، صائب، امیر خسرو دهلوی کمال‌الدین اسماعیل، برای استشهاد به مفاهیم عرفانی، نقل شده و اسماعیل حقی از اشعار عرفانی فارسی، بهره جسته و همین استشهاد به شعر فارسی، لطافت خاصی به تعبیرات عرفانی او داده است [گو اینکه در برخی از موارد به مضمون آیه بی‌توجه بوده است].

اسماعیل حقی، در تفسیر خود، در زمینه‌های اخلاقی و عرفانی به شعر فارسی فراوان استناد کرده و ضمن آیاتی که در باب تقوا، احسان، توکل، عفو و اغماض و نهی از تکبر است، ذیل آیه، اشعاری هم از شاعران عارف زبان فارسی آورده است.

با آنکه در تفسیر روح‌البیان، از شأن نزول آیات، احکام، قراءات، نکات بلاغی بحث شده ولی چون مؤلف تفسیر - اسماعیل حقی - یک عارف اهل سیر و سلوک است و با تألیفات عارفان آشنا، روی همین اصل، تفسیر در یک تفسیر عرفانی است؛ زیرا مثلاً ذیل آیه ۲۴ سوره حشر، اشعاری در باب وُحْدَتِ وجود، اشعاری از جامی را، چاشنی سخن خود کرده است و ذیل آیه ۲۴ سوره «نازعات» اشعار مولوی و در مداومت به ذکر «الله

تعالی» ذیل آیه ۱۰ سوره جمعه

«فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ...»

اسماعیل حقی گفته است:

از ذکر خدا مباش یکدم غافل کنز ذکر بود خیر دو عالم حاصل

ذکر است که اهل شوق را در همه حال آسایش جان باشد و آرامش دل

در خلوص بندگی و عبارت ذیل آیه سوره الشعراء (۲۶) / ۱۴۵
 «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»
 آورده است:

تو بندگیِ چو گدایان به شرطِ مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

(رک. ج ۱، ص ۲۹۴، تفسیر روح البیان)

تفسیر «بیان السعادة فی مقامات العبادة» تألیف عارفِ جلیل القدر حاج سلطان محمد جنابدی [لقبِ طریقتی ایشان سلطان علیشاه است] و در سال ۱۳۲۷ ه. ق فوت شده از نوع تفاسیر عرفانی است.

او در این تفسیر، نکاتِ دقیق عرفانی، فلسفی و ادبی را بیان کرده و آنچه گفته است، مستند به اخبار است و احادیث مروی از مصادر عصمت علیهم السلام.

مفسر محترم با آنکه تفسیرش به زبان عربی است ولی در بعضی جاها برای اثبات موضوعی به اشعار عرفانی فارسی تمثیل جسته و شعر را چاشنی سخن خود کرده است. مثلاً در جلد دوم، ص ۳۵۳ آنجا که گفته است: عشق از صفات خداست و به عشق آسمانها و زمینها، استوار می‌گردد و اگر عشق نباشد ملک و ملکوت پا برجا نخواهد بود و عشق است که در تمام وجود ساری و جاری است، اشعاری بدین شرح بیان کرده است:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن

مفسر محترم، طهارت نفس و پاکی روان را برای عشق لازم دانسته است.

مفسر محترم، قرآن را کتابِ منزلِ بر حضرت محمد «ص» دانسته و آن را امام صامت و عترت را امام ناطق و مبین قرآن، معرفی کرده است.

«إِنَّ أَلِئْتَرَةَ مَبِينَا الْقُرْآنَ فَالْقُرْآنَ إِمَامُ صَامِتٌ وَ أَلِئْتَرَةَ قُرْآنَ نَاطِقٌ» (رک. ج ۱، ص ۲)

تفسیر بیان السعادة

تفسیری که ملاحظه فرمایید، نوشته، مربوط است به تفسیر قسمتی از سوره‌ها و آیات قرآنی. در تفسیر مزبور، ملاحظه فرمایید، سوره فاتحه و سوره بقره را تا آیه ۶۱ تفسیر کرده و آیه الکرسی و آیه النور را هم، تفسیر کرده است. ملاحظه فرمایید علاوه بر آن، سوره‌های سجده، یاسین، الواقعة، الحديد، الجمعة، الطلاق، الضحی، الزلزال و چند سوره دیگر را نیز تفسیر

کرده است. تفسیر او، یک تفسیر کامل قرآن نیست، بلکه قسمت‌هایی از قرآن را تفسیر کرده و نه تمام آن را.

تفسیر ملاصدرا، بسیار قابل استفاده می‌باشد؛ زیرا از روی این تفسیر می‌توان عرفان شیعه را به ثبوت رسانید، این تفسیر در سال ۱۳۲۲ ه. ق. در شیراز با چاپ سنگی در ۶۱۷ صفحه به قطع بزرگ چاپ شده است. ملاعلی نوری دانشمند ایرانی م. ۱۲۴۶ ه. ق. حاشیه‌ای بر تفسیر ملاصدرا نوشته است.

برخی از علمای شیعه، عقیده دارند که آیات قرآنی، علاوه بر مکانی ظاهری، دارای معانی باطنی هم می‌باشد و آن را می‌فهمند و برخی دیگر معانی باطنی دیگر هم می‌باشد، بعضی از افراد از آیات قرآنی مکانی ظاهری را می‌فهمند و برخی دیگر معانی باطنی را و کمی از افراد هم، دومین معانی باطنی را که در معانی باطنی اول مستتر است. لذا مفسران قرآن می‌توانند از یک آیه، چیزهایی استنباط نمایند که به نظر دیگران نرسیده است اینست که می‌گوییم: مطالعه تفسیرهای متعدد برای کسانی که بخواهند به گنه آیات قرآنی و ماهیت عقاید اسلامی و اصل اعتقادات شیعه ۱۲ امامی پی‌برند، لازم است. ملاصدرا که شیعه دوازده امامی است نسبت به معاد جسمانی، نظریه‌ای مانند تمام شیعیان دارد و معاد جسمانی یعنی بازگشت انسان را پس از مرگ، با فلسفه خود تطبیق داده است.

ملاصدرا، در کتاب «مفاتیح الغیب» خود عرفان شیعه را با تطبیق با آیات قرآنی و احادیثی که از امامان ۱۲ گانه شیعه در دست می‌باشد، بیان کرده است.

ملاصدرا در کتاب «متشابهات القرآن» که مربوط است به تفسیر بعضی از آیات قرآن- که فهم معانی آن، دشوار است، متشابهات قرآن را، از لحاظ عرفان شیعه که فلسفه اوست، مورد تفسیر قرار داده است.

تفسیر چهار جلدی مواهب علیّه که به تصحیح استاد سید محمدرضا جلالی نائینی انجام شده در ص ۴۵۴ آخرین سوره قرآن یعنی سوره الناس را پس از آنکه آیه آیه ترجمه و سپس تفسیر کرده است سرانجام شعر معروف حکیم [=ثنائی*] را ذکر کرده است.

اول و آخر قرآن ز چه باه آمد و سین سین اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

منابع و مأخذ

- ۱- محمد جواد بلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، چاپ قم، الطبعة الثانية، ۲ جزء در یک مجلد، ۱۳/۱
- ۲- همان مأخذ ۱۳/۱.
- ۳- همان مأخذ ۱۸۵/۱.
- ۴- همان مأخذ ۸۷/۱.
- ۵- ابوالسعود محمدبن العمادی، تفسیر ابی‌السعود المسمی ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم و جلد در ۵ مجلد، قاهره، افست بیروت ۱۳۶/۵.
- ۶- شیخ طنطاوی، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، مصر، دارالفکر در ۱۳ مجلد ص ۳ مقدمه.
- ۷- دکتر محمد حسین ذهبی، التفسیر و المفسرون، بیروت، داراحیاء التراث العربی ۵۰۸/۲.
- ۸- الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ۷۹/۱.
- ۹- التفسیر و المفسرون، ۵۱۷/۲.
- ۱۰- آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ۱۴۱/۲.
- ۱۱- التفسیر و المفسرون ۵۳/۲.
- ۱۲- الهدایه و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن، به نقل از: التفسیر و المفسرون ۵۳۵/۲.
- ۱۳- السيد محمد حسین الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، طهران ۱۳۹۲ ه. ق، الجزء الثالث/ ۱۹۹ و ترجمه تفسیر المیزان ۲۱/۶.
- ۱۴- الهدایه و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن به نقل از التفسیر و المفسرون ۵۳۶/۲.
- ۱۵- مأخذ سابق به نقل از التفسیر و المفسرون ۵۴۰/۲.
- ۱۶- تفسیر نمونه (۱۰ و ۹)، به قلم جمعی از نویسندگان، زیر نظر دانشمند محترم ناصر مکارم شیرازی ۱۲/ص ۹ و ۱۰.
- ۱۷- تفسیر سوره الفاتحه، شیخ محمد عبده، ص ۵۴، به نقل از التفسیر و المفسرون ۵۵۶/۲.
- ۱۸- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر القرآن الکریم الشهیر به تفسیر المنار، شیخ محمد عبده، تألیف السيد محمد رشیدرضا، بیروت، الطبعة الثانية ۱۵/۱.
- ۱۹- مأخذ پیشین ۳۵۲/۱.
- ۲۰- سید قطب فی ظلال القرآن، الطبعة الخامسة، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان در ۸ مجلد ۱۳۸۶ ه. ۱۹۶۷ م، ص ۱۵۴ و ۱/۱۵۵.